

با سلام خدمت خانم ها و آقایان هموطنان عزیزم در واشنگتن

بسیار خوشحالم که بمناسبت انتشار دو کتاب جدیدم، با دعوت محبت آمیز

گردانندگان کانون دوستداران فرهنگ ایران در واشنگتن، و به همت دوستانم خانم شهرهء
عاصمی و آقای تقی مختار، فرصتی به من داده شده که ساعتی چند را در خدمت شما
باشم و دربارهء آنچه که مرا به بر پا داشتن سایت «سکولاریسم نو» و انتشار این دو کتاب،
یکی با عنوان «مبانی سکولاریسم نو» و دیگری با عنوان «سکولاریسم نو برای ایران»،
کشانده و واداشته سخن بگویم.

اصل قضیه هم بسیار ساده است. ما سی و یک سال است که مبتلای یک حکومت
مذهبی شده ایم که به نام ارزش ها و شریعت الهی خود دمار از روزگار دو سه نسل در
آورده و راه حلی جز اضمحلال و انحلال آن برای ما وجود ندارد. من، در واقع، برای
مخاطبانی که خواستار انحلال حکومت اسلامی و جانشین شدن یک حکومت غیر مذهبی، و
نه ضد مذهبی، هستند سخن می گویم و می نویسم و، در عین حال، می کوشم تا دیگرانی
را هم که به این گزینه با دیدهء تردید می نگرند قانع کنم که به جمع ما بپیوندند. پس،
کوشش هایم من در دو جهت حرکت می کند. از یکسو، بعنوان عضوی از گروهی که اجازه
بدهید اسمشان را بگذاریم «انحلال طلبان»، دنبال راه حلی برای ایجاد توافقی گسترده و
ملی بر این خواست هستم و از سوی دیگر می کوشم تا سببهء استدلالی و نظری این گروه
را در حد اطلاع و دانش و سواد مختصرم هرچه بیشتر پر زور کنم. این دو کتاب هم در
واقع حکم اسلحه ای برای بکار برده شدن در آن دو جبهه را دارد. از یکسو در نخستین
شان کوشیده ام همدلان و همراهانم را از لحاظ نظری مجهزتر و آماده تر از همیشه کنم تا
بتوانیم نظر عدهء بیشتری را به هدف خود جلب کنیم و از سوی دیگر، در دومین کتاب، در
واقع به کاربرد آن نظریه پردازی ها در مورد کشور عزیزمان ایران پرداخته ام.

پس اگر بخواهم اهداف خودم و یاران انحلال طلب خودم را برایتان خلاصه کنم می توانم بگویم که:

1. ما معتقدیم که مورد کشور ما مورد منحصر بفردی نیست و بر تحولات آن همان قوانین اجتماعی حاکم است که بر جوامع دیگر. ما معتقدیم که انسان دو نوع جهان بینی و شناخت دارد، یکی بنیاد گرفته بر منطق و آزادی و انتخاب و تکرر، و دیگری بر پا شده بر فراز خرافه و بی منطقی و انقیاد و اعتقاد به تک رنگی و زدایش تکرر. ما جهان بینی نخستین را «انسانی – علمی» می دانیم و جهان بینی نوع دوم را «ضد انسانی – ضد علمی» تلقی می کنیم. یکی استوار است بر کرامت و آزادی و تساوی حقوقی آحاد جامعه و دیگری مبتنی است بر زدودن فردانیت و کرامت و آزادی انسان ها و تبدیل کردن آنها به گوسفندان مطیع و همشکل یک گلهء انسانی از طریق اعمال تبعیض و سرکوب. ما این جهان بینی دوم را «ایدئولوژی» می خوانیم و معتقدیم که اهل ایدئولوژی می خواهند ارزش ها و قوانین و آداب بی منطق و ضد انسانی خود را بر همگان تحمیل و مستولی کنند و برای این کار احتیاج به داشتن زور و امکان سرکوب دارند و پایشان که به قدرت حاکمه بیافتد و دست شان که به ارتش و قوای نظامی و انتظامی برسد و توانائی استفادهء دلبخواه از خزانهء مردم را داشته باشند پدر افراد جامعه را در خواهند آورد و خواهند کوشید گلستان پر نقش و نگار و پر از گل های رنگارنگ جامعه را به شوره زاری تبدیل کنند که در آن فقط یک نوع «خار و خاشاک» می روید و بس. پس، ما معتقدیم که اهل هیچ ایدئولوژی نباید بتوانند زمام قدرت را در دست بگیرند. ما اسم این اعتقاد را سکولاریسم نو گذاشته ایم.

2. اما سکولاریسم (پیش از آنکه این صفت «نو» به آن اطلاق شود) به معنی خواستاری حکومت غیر مذهبی بوده است که در عبارت «جدائی حکومت از مذهب» متجلی می شده. ما معتقدیم که سکولاریسم کلاسیک بخشی از سکولاریسم نوی ما است

چرا که مذهب هم، هر نوع مذهبی، خود یک صورت از ایدئولوژی است و ما وقتی خواستار جدا شدن ایدئولوژی از حکومت باشیم، خودبخود خواستار جدائی مذهب از حکومت هم شده ایم. پس، آنچه سکولاریسم کلاسیک و برداشت نوین از سکولاریسم را به هم وصل می کند همین اعتقاد است که «مذهب هم نوعی ایدئولوژی است» و ما، بی آنکه قصد برانداختن مذاهب را داشته باشیم معتقدیم که نباید حاملان ایدئولوژی های مذهبی و غیر مذهبی به قدرت برسند.

اما این حرف ممکن است سوء تفاهم آفرین باشد، بخصوص که ما در زبان فارسی، به مدد نویسندگان عرب زبان و مغول زدهء قرون وسطی مان، مرز میان همهء واژه ها را برداشته ایم؛ بطوری که می توانم ادعا کنم که نود در صد ما نمی توانیم تعریف های مستقلی از مفاهیم چهارگانهء اخلاق و ایمان و دین و مذهب ارائه دهیم و، در نتیجه، اهل ایدئولوژی با تکیه بر این اغتشاش می توانند ذهن ما را نسبت بواقعیتی که وجود دارد مشوب کنند و، مثلاً، مرتب در بوق های تبلیغاتی نوشتاری و گفتاری و دیداری خود بدمند که سکولاریست ها می خواهند ایمان و اعتقادات دینی و مذهب شما را بر باد بدهند یا با سرکوب و زور آنها را از بین ببرند. شما اگر به سخنان آن دسته از نواندیشان مذهبی و اصلاح طلبان مذهبی ما که مخالف سکولاریسم هستند گوش فرادهید خواهید دید که آنها بشدت پرهیز دارند که سکولاریسم را جدائی مذهب از حکومت بدانند و همواره می کوشند بجای واژهء مذهب از واژهء دین استفاده کنند. آنها مرتب می گویند سکولارها می خواهند دین شما را از شما بگیرند یا اخلاق فاسد غربی در جامعه رایج کنند و، از این نوع ادعاهای مغرضانه و فریبکارانه.

پس بخشی از کوشش ما سکولارهای انحلال طلب آن است که لااقل تفاوت دین را با مذهب توضیح بدهیم و در عین حال بگوئیم که ما نه با دین مردم کاری داریم و نه با مذهب شان اما معتقدیم که مذهب نباید در حکومت دخالت کند. می بینید که در مورد دخالت

کردن یا نکردن دین در حکومت هم حرف نمی زنیم چرا که معتقدیم دین اساساً نمی تواند در حکومت دخالت کند. برای روشن کردن این موضوع اجازه دهید چند کلمه ای خدمت تان عرض کنم. ایمان یعنی اینکه شما اعتقاد داشته باشید در ماوراء این عالم طبیعت یک عالم دیگری هم وجود دارد که ملکوت خدا است و او ما را آفریده و پس از مرگ هم ما را به ملکوت خودش بر می گرداند. حالا ما چرا باید بگوئیم که چنین آدم معتقدی نباید حاکم ما، رهبر ما یا رئیس جمهور ما باشد؟ این ایمان و اعتقاد او چه ضرری می تواند برای منی که چنین اعتقادی را ندارم داشته باشد. حال عده ای هم پیدا می شوند که یک گام بیشتر بر می دارند و می گویند که خدا گهگاه از میان مردم روی زمین کسانی را انتخاب می کند که پیامش را برای بقیه ببرند یا بیاورند. و چون تعداد این پیامبرها زیاد است هر گروه از مردم، بخصوص بر اساس زبان و جغرافیای محل زندگی شان به یکی از این پیام آوران معتقد می شوند. این آدم های معتقد با پذیرش رسالت یک پیام آور از مرحله ایمان وارد مرحله دین می شوند. دین یعنی ایمان به خدا به اضافه اعتقاد به پیامبری یک شخص معین. ما دین عیسی را داریم، یا دین موسی را یا دین زرتشت را و یا دین بهاء را. باز این مرحله از اعتقاد برای دیگرانی که ایمان و دین دیگری را دارند یا اصلاً ایمان و دینی ندارند خطرناک نیست و ما نمی توانیم بگوئیم که معتقدان به عالم غیب و پیامبری مثلاً زرتشت حق ندارند از جانب مردم برای حکومت انتخاب شوند. در اینجا مکن است گفته شود که حاکم معتقد به زرتشت ممکن است تصمیم بگیرد که اعتقاد خود را بر همه مردم تحمیل کند و این نقض غرض است. من می گویم چنین کاری ممکن نیست چرا که اعتقاد به خدا و پیامبر اموری شخصی هستند و بازوی اجرائی ندارند. اما مشکل وقتی پیدا می شود که عده ای می گویند فهم خدا و حرف خدا و پیامبر کار هر کسی نیست و این یک علم است و عده ای باید در این علم تحصیل کنند. یعنی خودشان بین انسان معتقد و خدا جا می کنند و می گویند شما فقط از طریق ما است که

می توانید به خدا برسید و در نیایشگاه هائی که بوسیله اداره می شوند می توانید با خدا تماس دشاته باشید و ریز و درشت رفتار و گفتار روزانه تان هم باید بر اسا دستور العمل هائی باشد که ما از کلام خدا و پیغمبر استخراج کرده ایم. ما، در زبان عربی و اسلامی به این مجموعه از نیایشگاه و گردانندگانشان و دستورالعمل های صادره از جانب آنها می گوئیم مذهب. مذهب برداشت هر گروه از این واسطه ها است از یک دین. به همین دلیل هم ما در هر دینی مذاهب مختلفی داریم. وقتی حافظ می گوید جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه منظورش آن است که در عهد او ما هفتاد و دو نوع اسلام داشته ایم. دین اسلام است، اما مذهب می تواند سنی باشد، سنی حنفی باشد، سنی شافعی باشد یا شیعه باشد، شیعه پنج امامی یا هفت امامی و یا دوازده امامی باشد. یعنی دین یکی است اما این آدم های واسطه از آن هزار جور مذهب استخراج کرده و هر کدامشان مذهب خود را «دین راستین» می دانند. مسلمان شیعه مسلمان سنی را نجس و جهنمی می داند و بر عکس. و این اهل مذاهب هستند که به رهبری کسانی که خود را «روحانی» می خوانند و من از آنها با نام «دینکار» یاد می کنم، بجان هم می افتند و همدیگر را لت و پار می کنند. ما خواهان ممنوع کردن ورود دینکاران که موجدان، نگهبانان و اعمال کنندگان مذاهب هستند به حوزه حکومت و آمریت مخالف هستیم.

دین ایدئولوژی نیست چرا که در سطح فردی باقی می ماند و آزارش به کسی نمی رسد اما مذهب ایدئولوژی ناب است و ما خواهان انحلال حکومت های ایدئولوژیک هستیم. به اعتقاد ما هر کس از حکومتی که در ایران وجود دارد با عبارت «حکومت دینی» یاد کند یا بی اطلاع است یا غرض دارد. این یک «حکومت مذهبی» است و نه «دینی». یعنی حکومت مسلمانان بطور اعم نیست حکومت یک فرقهء کوچک جعلی و کم دامنه به نام تشیع اثنی عشری است که دینکارانش اکنون اعتقاد به ولایت فقیه، یعنی حکومت

خودشان، را هم به آن سنجاق کرده اند. تا این حکومت منحل نشود و دینکاران این فرقهء کوچک به مساجدشان برنگردند ملت ایران روی خوشی نخواهد دید.

3. تا اینجا از دو اصل سخن گفتم. یکی اینکه سکولاریسم نو خواستار جلوگیری از پیدایش حکومت های ایدئولوژیک است و دیگری اینکه خواستار انحلال حکومت مذهبی دینکاران دوازده امامی بعنوان نمونهء وحشتناکی از حکومت ایدئولوژیک در ایران است. اما اصل سوم اعتقادی ما آن است که جنبش های اجتماعی - سیاسی فعلی در ایران دارای ماهیتی سکولار (حکومت غیر مذهبی و نه ضد مذهبی) هستند و آنچه در یک سالهء اخیر با عنوان «جنبش سبز» در سراسر جهان شناخته شده نیز دارای ماهیتی سکولار است. شبهء گذشته، در سالگرد 22 خرداد، تلویزیون صدای آمریکا با من گفتگوئی داشت و خانم مجری برنامه از من می پرسید که «آیا شما برای این ادعا آماری در دست دارید؟» من خنده ام گرفت و توضیح دادم که ادعای ما بر اساس منطق است و نه آمار. در واقع، اگر کسی مدعی شود که جوانان نسل سوم پس از انقلاب، که جز سرکوب و تحمیل و رفتار غیر انسانی از حاکمان خود چیزی ندیده اند، در خیابان ها کشته می شوند و در زندان ها مورد شکنجه و تجاوز قرار می گیرند آمده اند تا حکومت اسلامی را حفظ کنند و از طریق برداشتن احمدی نژاد و گذاشتن مهندس موسوی این حکومت را اصلاح کنند، او باید که برای سخن خود دلیل و مدرک بیاورد و توضیح دهد که چرا اگر این جوانان مغز خر نخورده اند اطنگونه شیفتهء حفظ حکومت مذهبی هستند. من می گویم ادعای ما را منطق پشتیبانی می کند. اتفاقاً آن تیر غیبی هم که از هفت تیر آن ناجوانمرد رها شد و سینهء ندا آقا سلطان را شکافت هم ادعای ما را تأیید کرد، چرا که ندا نه رأی داده بود و نه به خیابان آمده بود تا رأی خودش را پس بگیرد. او آمده بود تا فریاد خشم نسل اش را بر سر حاکمان بریزد. اما با پاهای خود به ضرورت انحلال حکومت اسلامی رأی داده بود.

4. اما، برای اینکه منصفانه عمل کرده باشیم، نمی گوئیم که جنبش سبز کلاً سکولار

است بلکه ادعا می کنیم که بخش عمده ای از شرکت کنندگان در این جنبش سکولار هستند. سکولارهای سبز معرف نیروی سیاسی – اجتماعی مهمی در سپهر سیاسی کشور ما به حساب می آیند که تا کنون بخاطر سرکوب و توطئهء حکومتیان (در هر دو جناح بنیاد گرا و اصلاح طلب) صدایشان به گوش کسی نمی رسیده. ما سکولارهای انحلال طلب می خواهیم صدای آنها باشیم و نشان دهیم که در میدان سطاست ایران نیروی سومی به نام سکولارها هم وجود دارند که هرچه جناح اصلاح طلبی ضعیف تر می شود صدای اینها بیشتر به گوش می رسد. دو کتاب من که امروز منتشر می شوند در واقع کوشش مختصری برای انعکاس آن صدا و این نظر محسوب می شوند. اما کار ما نباید به انتشار کتاب در خارج کشور منحصر شود. بنظر من آنچه در این میانه مفقود است وجود یک آلترناتیو سکولار انحلال طلب است که بتواند مملکت مان را از چنگال این اجانب نسبت به انسانیت و حقوق بشر بیرون بیاورد.

خوشبختانه وقایع یک سال گذشته موجب شده که برخی از چهره های اصلاح طلبی هم به ضرورت سکولاریسم پی برده اند. در آستانه امسال خودمان آقای دکتر سروش اعلام داشت که سکولاریسم سیاسی را می پذیرد و با چیزی که خودش اسمش را سکولاریسم فلسفی گذاشته مخالف است. ما هم که کارمان فلسفیدن نیست در این امر اشکالی نمی بینیم. ما می خواهیم به لحاظ سیاسی حکومتی سکولار داشته باشیم. آقای اکبر گنجی هم همواره اعتقاد خود به ضرورت وجود یک حکومت سکولار تأکید کرده است. و بنظر من می رسد که آنچه در اینگونه ادعا ها تناقض ایجاد می کند به بحث های تاکتیکی بر می گردد مبنی بر اینکه آیا ما باید خواستاری سکولاریسم را با خواستاری انحلال حکومت اسلامی (که در واقع حکومت دینکاران شیعهء امامی است و نه اسلامی) همراه کنیم یا نه؟

هر آدم عاقلی می فهمد که تحقق خواست انحلال حکومت اسلامی امری یک شبه نطست و به مبارزه ای کم و بیش طولانی نیازمند است. اما اگر مثلاً به سخنان آقای گنجی دقت کنیم که پس از دریافت جایزهء اخیرشان گفت که فروپاشی حکومت اسلامی به نفع ما نیست، از فحواى این کلام در می یابیم که ایشان می گوید تا سکولارها آلترناتیو و رهبری خود را نیافریده اند سقوط حکومت اسلامی حادثه ای به نفع دموکراسی نخواهد بود. ما با این سخن مشکلی نداریم اما می گوئیم پس چرا معطلیم؟ چرا برای بوجود آوردن یک آلترناتیو سکولار مبتنی بر اعلامیهء جهانی حقوق بشر اقدام نمی کنیم؟ و طا اگر پنهانی مشغول اقدام هستیم چرا آن را علنی نمی کنیم تا همهی ایرانیان معتقد به ضرورت وجود این گزینه در آن شرکت کنند؟

بهر حال، اعتقاد من و همدلانم آن است که ما نباید منتظر اقدامات انحصار طلبانهء اصلاح طلبان مذهبیِ اخیراً سکولار شده بنشینیم. ما باید با هم ارتباط برقرار کنیم و تشکیلات خودمان را با درهائی گشوده و اقداماتی شفاف و آشکار بوجود آوریم. به همین دلیل، کتاب دوم من به مسئلهء سکولاریسم نو برای ایران می پردازد و جریان حرکت بسوی ایجاد تشکیلی سکولار و سبز را گزارش می کند؛ تشکیلی که سکولار است و جود را جزئی از بخش سکولار جنبش سبز داخل کشور می داند. در یک تصمیم دسته جمعی در فروردین امسال، بخشی از ما سکولارهای خارج کشور تصمیم گرفته ایم که شبکه ای برای پیوند دادن سکولارها با هم بوجود آوریم. اسم این تشکل را گذاشته ایم «شبکهء جهانی سکولارهای سبز ایران» و هم اکنون حدود صد نفری در این شبکه عضویت دارند. در هر شهر می خواهیم به مدد اعضاء شبکه دست به ایجاد انجمن های سکولار سبز بزنیم. هم اکنون این انجمن ها در شهرهای تورنتو، لندن و برلین آغاز بکار کرده و یا در شرف اعلام موجودیت هستند. امشب می خواهیم در اینجا با کمال خوشحالی به اطلاع شما برسانم که مقدمات تشکیل انجمن سکولارهای سبز شهر واشنگتن هم فراهم شده و از جانب شورای

هماهنگی شبکه نیز آقای دکتر آرام حسابی بعنوان رابط انجمن واشنگتن با شبکه انتخاب شده اند و امیدوارم از میان حضار مجلس امشب هم عده ای داوطلب عضویت یا لاقل هواخواهی تشکل سکولارهای سبز شهر خود باشند تا بتوانیم هرچه زودتر جلسات بحث در مورد چگونگی رسیدن به یک گزینه سکولار و دموکرات را تشکیل داده و با همفکری و همدلی یکدیگر گامی در راه خروج کشورمان از بن بست فعلی برداریم.

ای کاش همین آقایان کروی و مهندس موسوی سعادت ملت ایران را بر میراث شوم حکومت خمینی ترجیح می دادند و می توانستند این جنبش عظیم اجتماعی را بسوی پیروزی رهبری کنند. متأسفانه عملکرد اصلاح طلبان مذهبی و بخصوص آقای مهندس موسوی در یک ساله اخیر نشان داده که نگرانی اصلی و در اولویت آنها شکسته نشدن ساختار حکومت مذهبی است و هر کجا که هزینه ساختارشکنی بالا برود آنها می تواند همه هزینه های دیگر داده شده بوسیله مردم را نادیده بگیرند.

اجازه دهید که برای رفع خستگی تان متن کوتاهی را که پس از اعلام لغو راهپیمائی روز 22 خرداد در سایت «خودنویس»، که بوسیله برخی از اصلاح طلب های بجان آمده از اصلاح طلبی بوجود آمده و اداره می شود، خوانده ام و به قلم آقای علیرضا رضائی و با عنوان «به یک رهبر جهت جنبش سبز نیازمندیم» و به سبک و سیاق آگهی های استخدام تنظیم شده است را برایتان بخوانم:

«به یک رهبر جهت جنبش سبز نیازمندیم»

شرایط استخدام چنین است:

1. دارای مدرک تحصیلی فابریک از هر جائی ولو شده مدرسه‌ی باغچه‌بان. ما به رهبر جنبش فقط برای عبور از "این مرحله" نیازمندیم لذا حرف هم نزد نزد. برای مراحل بعدی انشالله تصمیم بجا و شایسته گرفته خواهد شد.

2. رهبر جنبش باید بداند که رهبر به کسی گفته می‌شود که جلوی مردم حرکت بکند نه پشت سر مردم. از پذیرش هرگونه تواضع و فروتنی در این خصوص هم معذوریم هم پشیمان.
3. جان اون مادرش ساده زیست نباشد، عین مردم عادی هم نباشد. ما حالمان دارد بهم می‌خورد بسکه تمام رهبرانمان عین مردم عادی بوده‌اند. ایندفعه دلمان می‌خواهد رهبران یک کمی با بقیه فرق بکند، جوری که وقتی بین ما می‌ایستد ملت من را نگاه نکنند و بگویند اینها چه رهبر تر تمیزی دارند!
4. کسی باشد که مجبور نباشیم چون کس دیگری نیست بهش بگوئیم رهبر. ایران تنها جای جهان است که بیشتر از مردم عادی رجال دارد ولی همیشه بدلیل قحط الرجال می‌گوید فعلاً همین برای رهبری خوب است.
5. یک کمی تکنیک و تاکتیک خودش از قبل بلد باشد نه اینکه یک سال بگذرد تازه یک چیزهایی یاد بگیرد بعد امتحان بکند، اگر شد که هیچی اگر نشد شیر یا خط بکند.
6. چون ما فقط برای عبور از "این مرحله" به رهبر جنبش نیازمندیم و مرحله‌ی بعدی هم هنوز نمی‌دانیم چه مرحله‌ای است ولی اگر قرار بود در آن مرحله نظام تغییری، چیزی، بکند اینقدر به ولی فقیه آچار نباشد که اگر ولی فقیه نبود آچارش معطل بماند.
7. جهت رساندن صدای ما به بقیه‌ی جاهای جهان قادر به مصاحبه با جاهائی غیر از سایت خودش هم باشد. ما خسته شدیم بسکه خودمان رفتیم خبرهای خودمان را به همه جای جهان گفتیم.
8. چنانچه رهبر جنبش است ولی خودش می‌گوید نیستم بی‌رحمت نرود از طرف جنبش راهپیمائی لغو بکند. جنبش آنوقت خودش تنهائی می‌رود راهپیمائی رهبر سه می‌شود.

9. تند روی و کند روی را خودش بلد باشد نه اینکه یک رهبر دیگر بچسبد بهش
بگوید پدر جان! فقط تا کار ناموسی می‌شود که نباید در دفاع از زنت صدايت را بلند
کنی به یارو بگوئی خفه!

10. چنانچه با تغییر قانون اساسی موافق است روزی دویست دفعه به قانون اساسی
اعلام پایبندی نکند. دائی! ولی فقیه هم یکی از بندهای همین قانونی است که تو با
تغییرش موافقی حتماً باید جلوی جمع بگم اینارو؟

جالب است، نه؟ این مطلب البته دنباله‌ای ربطی هم دارد که من نخواندمش و
هر کس بخواند می‌تواند آن را در سایت خودنویس بخواند.

اما حیف است سخنانم را تمام کنم و اشاره‌ای به مقاله‌ای جالبی که اخیراً از سوی
دوست ارجمندم دکتر مهرداد مشایخی و آقای سیاووشی منتشر شده نداشته باشم.
ایشان در این مقاله از ضرورت برقرار شدن یک «دیالوگ ملی» سخن گفته‌اند. خواستم
بگویم سخنان امشب مرا هم جزئی از این دیالوگ ملی تلقی کنید و اگر دلتان برای
مملکت تان می‌سوزد یا تنگ شده بکوشید با قلم و قدم و نشتن و گفتار در این گفتگو
شرکت سازنده داشته باشید. ما قرار نیست بر سر عقاید سیاسی مان با هم توافق کنیم، یا
آنها را به نفع اتحاد کنار بگذاریم. من از تفاوت و تکرر عقاید لذت می‌برم و از «وحدت
کلمه» و «همه با هم» خمینی وار متنفرم اما معتقدم که می‌توان بر سر حقوق بشر، که
اجرایش فقط در یک حکومت سکولار ممکن است، توافق کنیم و زیر چتر این توافق به
آن دیالوگ ملی برسیم که بالاخره بعد از صد سال ما را به عضویت کامل در جامعه
متمدن بشری رهنمون خواهد شد.